

ضارب سلمان رشدی، تحت تاثیر فتوای خمینی بود!

بهرام رحمانی
bahram.rehmani@gmail.com

آزادی، همیشه آزادی دگر اندیشان است
(روزا لوکزامبورگ)

«هادی مطر»، ضارب «سلمان رشدی» و شهروند ۲۸ ساله لبنانی-آمریکایی روز چهارشنبه هفتم مردادماه ۱۴۰۵، از سوی هیأت منصفه دادگاهی فدرال در یوفا لوی ایالت نیویورک در تمامی اتهامات مرتبط با «تروریسم»، مجرم شناخته شد. او که پیش‌تر بابت اتهام «اقدام به قتل» در دادگاهی در نیویورک به تحمل ۲۵ سال حبس محکوم شده بود، حالا احتمالا باید تمام عمرش را در زندان بگذراند.

بر اساس گزارش‌ها، پدر مطر نزدیک به «حزب‌الله» لبنان است که از ۱۶ مهر ۱۳۷۶، در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی ایالات متحده قرار دارد. او که اهل نیوجرسی در آمریکاست، بارها به جنوب لبنان سفر کرده است.

دادستان‌های آمریکایی می‌گویند او با انگیزه اجرای فتوای روح‌الله خمینی تنها در عرض ۳۰ ثانیه ۱۵ ضربه به چشم راست، صورت و گردن، شکم و سینه و دست و بازوی این نویسنده سرشناس چاقو زده است؛ ضرباتی که اگرچه جان رشدی را نگرفت ولی چشم راست او را کاملاً نابینا کرد، آسیب جدی به کبد و اندام‌های داخلی او وارد کرد و با قطع عصب، یکی از دست‌هایش را از کار انداخت.

«روح‌الله خمینی»، موسس و اولین رهبر جمهوری اسلامی ایران، چند ماه پیش از مرگش، در بهمن‌ماه ۱۳۶۷ فتوای قتل رشدی را به دلیل «ارتداد» صادر کرد. درباره انگیزه هادی مطر و فتوای خمینی که جمهوری اسلامی و شخص «علی خامنه‌ای»، رهبر کشته‌شده جمهوری اسلامی آن را «فتوای مذهبی» می‌خواندند ولی بنیاد ۱۵ خرداد، نهاد مذهبی و حکومتی زیر نظر ستاد اجرایی فرمان امام در ایران، برایش اجرایش جایزه ۳/۳ میلیون دلاری تعیین کرده بود، چه می‌دانیم؟



متن فتوای خمینی بر علیه سلمان رشد و ناشران کتاب وی

بسمه تعالی

انا لله و انا الیه راجعون

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم مؤلف کتاب «آیات شیطانی» که علیه اسلام و پیامبر و قرآن، تنظیم شده است، هم‌چنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعا آن‌ها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هر کس که در این راه کشته شود، شهید است ان شاء الله. ضمناً اگر کسی دسترسی به مؤلف کتاب دارد ولی خود قدرت اعدام او را ندارد، او را به مردم معرفی نماید تا به جزای اعمالش برسد. والسلام علیکم و رحمۃ الله وبرکاته.

روح الله الموسوی الخمينی

۲۹ بهمن ۱۳۶۷ / ۱۱ رجب ۱۴۰۹

حمله به سلمان رشدی

۲۱ مرداد ۱۴۰۱، سلمان رشدی، نویسنده سرشناس هندی تبار و شهروند دوتابعیتی بریتانیایی-آمریکایی، قرار بود در یک رویداد ادبی در انستیتو «شاتاکوا» در شاتاکوای ایالت نیویورک سخنرانی کند که در مقابل چشمان افراد حاضر در این سخنرانی مورد حمله با چاقو قرار گرفت. وقتی نام رشدی برای سخنرانی توسط مجری خوانده شد، هادی مطر، جوانی که آن زمان تنها ۲۴ سال داشت در عرض ۳۰ ثانیه با ۱۵ ضربه چاقو به سر و صورت و قفسه سینه و شکم و بازو و دستش، قصد جاننش را کرد.

در تصاویر و ویدیوهایی که بعد از این حمله منتشر شد، خون روی دیوار پاشیده و رشدی روی زمین در تقلا برای زندگی است؛ تقلائی که ماه‌ها به طول انجامید تا او دوباره به زندگی بازگردد، البته با یک چشم نابینا شده، دست ناتوان از حرکت و زخم‌هایی ماندگار در صورت و بدن. مطر که همان‌جا بازداشت شد، روز بعد به «تعرض» و «اقدام به قتل» متهم شد. او طی ماه‌ها دادرسی، نهایتاً در اردیبهشت‌ماه ۱۴۰۴ در اتهام «اقدام به قتل» در دادگاه ایالتی نیویورک مجرم شناخته شده و به تحمل ۲۵ سال حبس محکوم شد. پرونده او اما هنوز بابت اتهام فدرال «تروریسم» باز بود و در این مورد نیز روز هفتم مرداد ۱۴۰۵، هیات منصفه دادگاه فدرال در بوفاولوی ایالت نیویورک او را در تمامی اتهامات مرتبط با تروریسم «مجرم» شناخت.

این رای پس از چند ساعت شور هیات منصفه صادر شد و دادستان‌های فدرال اعلام کردند حمله مرداد ۱۴۰۱ (اوت ۲۰۲۲) به سلمان رشدی با انگیزه اجرای فتوای روح‌الله خمینی، نخستین رهبر جمهوری اسلامی، انجام شده است. با این‌که هیات منصفه رای به مجرم بودن مطر در اتهامات مربوط به تروریسم داده است، دادگاه فدرال قرار است سوم‌نوامبر، یعنی ۱۲ آبان ۱۴۰۵، درباره مجازات او تصمیم‌گیری کند و او ممکن است با حکم حبس ابد روبه‌رو شود.

بر اساس گزارش‌های منتشر شده در رسانه‌های آمریکایی، پدر مطر به «حزب‌الله» نزدیک است که از سال ۱۹۹۷، در لیست سازمان‌های تروریستی خارجی ایالات متحده قرار دارد. حزب‌الله یکی از قدیمی‌ترین و مشهورترین گروه‌های نیابتی جمهوری اسلامی است و اهمیت آن هم برای جمهوری اسلامی در درگیری‌های نظامی اخیر ایران در دو جنگ ۱۲ و ۴۰ روزه ایران با اسرائیل و ایالات متحده بیش‌تر از همیشه معلوم شده است.

اما، «مایکل دی جیاکومو»، دادستان ایالات متحده، روز چهارشنبه هفتم مرداد پس از صدور رای هیات منصفه در بیانیه‌ای گفت: «او (هادی مطر) ماه‌ها برنامه‌ریزی و آماده‌سازی برای اجرای آن‌چه که امیدوار بود اعدام سلمان رشدی و احتمالاً پیروی از راه شهادی باشد که تحسین‌شان می‌کرد، صرف کرد.» بر اساس گزارش «فری پرس»، رسانه حامی آزادی بیان در نیویورک، بخشی از این آماده‌سازی مربوط به دیدارهای مطر از خانواده‌اش در جنوب لبنان بوده است. پیش‌تر دو خبرنگار این رسانه، در گزارشی از روابط نزدیک پدر و خانواده مطر با حزب‌الله پرده برداشته و به نقل از یکی از شیوخ محلی از روستای خانوادگی مطر نوشته بودند: «من کاملاً متقاعد شده‌ام که هادی حمله به سلمان رشدی را تحت تأثیر ایدئولوژی حزب‌الله انجام داده است.»

جان آیزنبرگ، معاون دادستان کل آمریکا در امور امنیت ملی نیز در جریان بررسی این پرونده با این نظر موافق بوده و پس از رای مجرمیت هادی مطر در دادگاه فدرال به رسانه‌ها گفته است که مطر «بیش از یک سال خود را در ایدئولوژی خسونت‌آمیز حزب‌الله غرق کرده و آماده عمل به فتوایی شده بود که توسط آیت‌الله‌های ایران صادر شده و خواستار قتل آقای رشدی شده بود.»

رشدی اما در سال ۱۹۸۹، یک سال پس از انتشار رمان «آیات شیطانی» در پی فتوای روح‌الله خمینی تهدید به مرگ شد؛ خمینی فتوایی مبنی بر «مرتد» و «مهدورالدم» بودن او صادر کرده بود. این‌ها در همه در حالی صورت می‌گرفت که خیابان‌های شهرهای بزرگ کشورهای با جمعیت بالای مسلمان مثل هند و پاکستان و حتی شهرهای مسلمان‌نشین بریتانیا، مملو از مسلمان‌های خشمگینی بود که به گواه گزارش‌های متعدد حتی کتاب رشدی را نخوانده بودند ولی خواهان مرگ او بودند.

پلیس بریتانیا شبانه‌روزی مراقب رشدی بود. کم‌تر از دو سال بعد، «هیتوشی ایگاشی»، مترجم ژاپنی آیات شیطانی یک مترجم ژاپنی که کتاب او را به ژاپنی ترجمه کرده بود به‌دست بنیادگرایان اسلامی کشته شد. مترجمان دیگری که آیات شیطانی او را به زبان‌های دیگر ترجمه کرده بودند نیز مورد حمله قرار گرفتند. در اواسط دهه ۷۰، به‌نظر می‌رسید که این فتوای خمینی فراموش شده و جمهوری اسلامی که خواهان تنش‌زدایی با غرب و کشورهای منطقه بود، اعلام کرد از این فتوا فاصله گرفته است، این فتوا اما هرگز به‌طور رسمی لغو نشد. ۲۰ سال بعد، علی خامنه‌ای، رهبر پیشین جمهوری اسلامی، اعلام کرد که این فتوا همچنان معتبر است. مدتی قبل از آن هم، بنیاد ۱۵ خرداد وابسته به ستاد اجرایی فرمان امام که برای سال‌ها زیر نظر علی خامنه‌ای فعالیت کرده و امپراتوری مالی او محسوب می‌شود، در سال ۱۳۹۱ جایزه قتل رشدی را از ۲/۷ میلیون دلار به ۳/۳ میلیون دلار افزایش داد.

شواهد دادگاه برای ارتباط بین هادی مطر و فتوای خمینی چیست؟

جان آیزنبرگ، معاون دادستان کل آمریکا در امور امنیت ملی، گفته است که حمله به رشدی در جریان یک نشست فرهنگی و مسالمت‌آمیز، «یادآور گستره جهانی تروریسم ایران» است و با این رای «عدالت اجرا شده است.» جمهوری اسلامی البته هرگونه دخالت در این حمله را رد کرده است. بر اساس گزارش‌های رسانه‌های آمریکایی، دادستان‌های فدرال در جریان دادگاه با استناد به پیام‌های رد و بدل شده در شبکه‌های پیام‌رسان اعلام کردند که هادی مطر از سال ۲۰۲۱ درباره فتوای قتل سلمان رشدی گفت‌وگو می‌کرده و معتقد بوده نویسنده کتاب «آیات شیطانی» به اسلام توهین کرده است.

به گفته دادستان‌ها، اسناد دادگاه نشان می‌دهد مطر در ابتدا از «افشا کردن» سلمان رشدی سخن گفته، اما بعدها تصمیم خود برای کشتن او را مطرح کرده و در یادداشتی شخصی نوشته است: «باید هرچه زودتر او را بکشیم.»

هم‌چنین او ماه‌ها برنامه‌های عمومی و محل حضور سلمان رشدی را زیر نظر داشته و سرانجام هنگام معرفی این نویسنده برای سخنرانی، با چاقو به او حمله کرده است.

در سوی دیگر، وکلای مدافع هادی مطر در دادگاه استدلال کرده‌اند که دادستان‌ها مدرکی برای اثبات انگیزه یا وضعیت ذهنی هادی مطر ارائه نکرده‌اند. خود مطر نیز در دادگاه حاضر به ادای شهادت نشده است. سلمان رشدی که به‌عنوان شاهد در دادگاه حضور یافته، درباره مهاجم گفته است: «نمی‌توانم درباره انگیزه یا هدف او اظهارنظر کنم، اما زخم‌ها در سراسر بدنم پراکنده بود.»

بی‌تردید فتوای خمینی روی این اقدام هادی مطر، موثر بوده است.

کشتار هزاران زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷

خمینی ششم مرداد ۶۷ فتوای اعدام تمام زندانیان «سر موضع» را صادر کرد. در ۲۵ بهمن همین سال فتوای قتل سلمان رشدی از سوی او صادر شد. خمینی در سال‌های پایانی عمرش پس از برکناری آیت‌الله منتظری از جانشینی رهبری و قتل‌عام زندانیان سیاسی در بهار و تابستان ۱۳۶۷، قطع‌نامه ۵۹۸ سازمان ملل مبنی بر آتش‌بس جنگ هشت ساله ایران و عراق را پذیرفت. سپس او، فتوا علیه سلمان رشدی را صادر کرد.

قتل‌عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ که بر پایه فتوای ارتداد خمینی برای زندانیان سیاسی چپ و «محاربه» و «افساد فی الارض» برای زندانیان سیاسی هوادار و یا عضو سازمان مجاهدین خلق بود.



سلمان رشدی و رمان آیه‌های شیطانی

سلمان رشدی در سال ۱۹۴۷م در بمبئی هند به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه مبلغان مسیحی انگلیس‌زبان گذراند و در پی مهاجرات خانواده‌اش به انگلستان، در کالج کمبریج مشغول به تحصیل شد. رشدی در سال ۱۹۶۸ به پاکستان رفت و در تلویزیون مشغول به کار شد، اما پس از یک سال به انگلستان بازگشت و تابعیت بریتانیا را دریافت کرد. سلمان رشدی که در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده بود، تا پیش از کتاب آیه‌های شیطانی، سه رمان دیگر نوشته بود: بچه‌های نیمه‌شب، شرم و آخرین آه مور.

هر چهار اثر، مرتبط با فرهنگ و تاریخ مردم شبه قاره هند دانسته شده است. مهدی سحابی (درگذشته ۱۳۸۸ش) رمان شرم نوشته سلمان رشدی را به فارسی ترجمه کرد که در سال ۱۳۶۴ش، برنده جایزه بهترین رمان خارجی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شد.

رمان «آیات شیطانی» (Satanic Verses)، چهارمین رمان «سلمان رشدی» است؛ این کتاب جنجال‌برانگیز، برای نویسنده‌اش، جایزه «وایت‌برد» را به ارمغان آورد، در همین سال کتاب به فهرست نهایی جایزه «بوکر» نیز راه یافت، اما موفقیتی کسب نکرد.

چکیده‌ای از داستان اصلی کتاب آیات شیطانی: «هواپیمائی از هند که توسط گروهی از سیک‌ها ربوده شده بر فراز انگلیس منفجر و تمام سرنشینان آن به جز دو هنرپیشه هندی مسلمان که قهرمان‌های اصلی داستان می‌باشند کشته می‌شوند. هنرپیشه سرشناس بالیوود که نقش تخصصی بازی در نقش خدایان هندوست؛ نفر نخست «جبرئیل فرشته» نام دارد، و دیگری «صلاح‌الدین چمچا» فرزند یک بازرگان که ملیت هندی خویش را کنار گذاشته و به‌عنوان «دوبلور» در انگلیس فعالیت می‌کند. به‌دنبال این انفجار هر دو داخل کانال آبی سقوط کرده و به طرز جادویی نجات می‌یابند. در یک استحالۀ معجزه‌آسا، «جبرئیل فرشته» واقعا هویت جبرئیل (برترین فرشته مقرب در ادیان ابراهیمی که او را رابط میان خداوند و پیامبران می‌دانند) را می‌گیرد و «چمچا» نیز هویت یک روح

پلید. پس از یافته شدن در ساحل، «چمچا» توسط پلیس به ظن مهاجر غیرقانونی بودن دستگیر می شود، درحالی که «جبرئیل» بی تفاوت جریان را نظاره می کند. دو قهرمان برای بازیابی زندگی خود تلاش می کنند. «جبرئیل» در جست و جوی عشق گمشده خویش، کوهنوردی با نام «الی کن» را می یابد، ولی بیماری روانی او بر پیوندشان سایه می افکند. صلاح الدین «چمچا» نیز که به گونه ای معجزه آسا ساختار انسانی خویش را باز یافته، به دنبال کینه جوئی از جبرئیل برای واگذاشتن او پس از واقعه سقوط از هواپیمای ریزه شده است. وی این اندیشه را با افروختن آتش حسد در «جبرئیل» و نابودسازی رابطه اش با «الی کن» عملی می سازد. در تنگنای دیگری در داستان، جبرئیل بر آنچه صلاح الدین انجام داده آگاه می شود، ولی او را می بخشد و حتی جانش را نجات می دهد. هر دوی آن ها به هند باز می گردند. «جبرئیل» که هنوز از بیماریش رنج می برد در یک طغیان حسادت دیگر «الی کن» را به قتل می رساند و سپس خودکشی می کند. «صلاح الدین چمچا» نیز که نه تنها مورد بخشایش جبرئیل قرار گرفته، بلکه با پدر و نیز هویت هندی فراموش شده اش به آشتی رسیده، و بر آن می شود که در هند باقی بماند. **واقعا چرا این کتاب برای مسلمانان توهین آمیز تلقی گردیده است و باعث شد که روح الله خمینی فتوای قتل سلمان رشدی را بدهد؟! احتمالا یکی از این حکایات فرعی، شامل بیشترین عناصری است که برای مسلمانان توهین آمیز تلقی گردیده است:**

۱- این حکایت شامل بازگوئی دگرگون شده زندگی محمد(پیامبر اسلام) در رمان با نام «مخوند» در شهر مکه(در رمان با نام «جاهلیه») است. در میان این حکایت، بخش آیات شیطانی روایت می شود که در آن پیامبر ابتدا خبر از وحی آیتی در پشتیبانی از بت های شرک آلود دیرینه می دهد ولی بعد آن را لغزشی برخاسته از القائات شیطانی عنوان می دارد. دو شخصیت نیز در حکایت معرفی می گردند که به مخالفت با «پیامبر» می پردازند: یکی زن کاهن بی دین شیطان صفتی با نام «هند» است و دیگری شاعری است بذله گو، گمان مند و هتاک با نام «بال». وقتی پیامبر پیروزمندانه به شهر بازمی گردد، «بال» خود را در یک روسپی خانه زیرزمینی که در آن روسی ها نام همسران پیامبر را برخویش نهاده اند، پنهان می سازد. هم چنین یکی از صحابه پیامبر در تشکیک صحت گفتار او، مدعی می شود که پیامبر در بخش هایی از قرآن در حین وحی زیر کانه دست کاری کرده است.

۲- بخش دوم داستان؛ عایشه، رعیت هندی را به تصویر می کشد که مدعی می شود از جبرئیل(فرشته مقرب) بدو وحی می شود. او همه عوام روستایش را اغفال می کند تا با پای پیاده آهنگ سفری از برای زیارت به سوی مکه کنند، با این ادعا که می توانند پیاده از دریای عربی بگذرند. در این زیارت هنگامی که باورمندان همه پا به دریا گذارده و ناپدید می شوند به پایانی مصیبت بار می انجامد. در این میان شاهدان واقعه، شرح های ضدوتقیضی از غرق شدن یا گذر معجزه وار این افراد از آب ارائه می دهند.

۳- بخش سوم؛ رؤیا یک رهبر مذهبی متحجر تبعیدی، با نام «امام» را در اواخر قرن بیستم به تصویر می کشد. این شخصیت کنایه ای شفاف به زندگی روح الله خمینی در زمان تبعیدش در پاریس دارد ولی هم چنین با دست مایه های اصلی راوی بازگشت کننده به شخصیت پیامبر در ارتباط است.

دفاع عطاءالله مهاجرانی از فتوای خمینی

کتاب «آیه های شیطانی»، چه رازی را برملا کرده بود که عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد وقت محمد خاتمی، بلافاصله دست به کار شد و سلسله نوشته هایی را در روزنامه اطلاعات منتشر کرد تا «راز» توهین به مقدسات را در «آیه های شیطانی» کشف کند. در این نوشته ها، مهاجرانی از جمله احکام و احادیث را ردیف می کرد تا نتیجه بگیرد هر کس به پیامبر توهین کند، قتل اش واجب است.

سال هاست که مهاجرانی لندن نشین است اما هیچ وقت و هنوز هم با تمام وجودش از خمینی دفاع می کند.

سرانجام نوشته های مهاجرانی در یک مجموعه به صورت کتاب منتشر گردید. مهاجرانی در این کتاب ۲۵۰ صفحه ای با عنوان «نقد توطئه آیات شیطانی»، مدعی شد که فتوای خمینی برای قتل رشدی کاملاً صحیح است و رشدی را با کعب بن اشرف مقایسه می کند؛ تاجر یهودی جزیره العرب در زمان صدر اسلام که به دلیل سرودن اشعار جنسی درباره همسران پیامبر کشته شد.

مهاجرانی خود می گوید این کتاب را ظرف ۴۰ روز و پس از ماجرای فتوا، در حالی که تنها روزی نیم ساعت می خوابیده، نوشته است. او حتی پس از نقل مکان به لندن هم این نوشته ها را پس نگرفت و هم چنان از کتابش دفاع می کند. در سال ۲۰۰۷ که بلر به سلمان رشدی لقب «سِر» اعطا کرد، مهاجرانی بار دیگر در این مورد به دولت بریتانیا حمله کرد و در تمام این سال ها نیز موضع خود را حفظ کرد.

سازمان سینمایی ایران در واکنش به نمایش موفق فیلم «عنکبوت مقدس» در جشنواره کن، به کارگردانی علی عباسی و بازی درخشان زر امیر ابراهیمی(که جایزه بهترین بازیگر زن را گرفت)، فیلم سازان را متهم کرد که در «مسیر سلمان رشدی ها در آیات شیطانی» حرکت می کنند.

سعید حدادیان، مداح، در گفت و گو با خبرگزاری فارس(نزدیک به سیاه) همین تهدید را تکرار کرد و گفت: «این افراد امروز ناشناخته وارد این عرصه شدند؛ پس به آن ها عاقبت سلمان رشدی ملعون در پی صدور حکم اعدامش از سوی امام خمینی را یادآور می شوم. او بعد از این حکم، یک شب خواب راحت نداشت.»

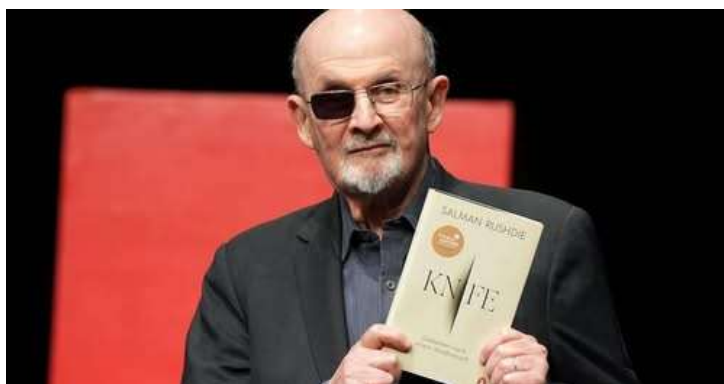
پیامدهای فاجعه بار و کتاب جدید رشدی

پیش از هدف گرفتن خود سلمان رشدی در آگوست ۲۰۲۲، فتوای مرگ که رشدی آن را «تروریسم فرهنگی» می نامد، زمینه ساز حوادث تلخ و فاجعه باری شده بود.

در طول این سال‌ها، بسیاری برای اجرای حکم خمینی تلاش کردند. اولین مورد جدی در مرداد ۱۳۶۸ بود که مصطفی مازح، جوان ۲۱ ساله لبنانی متولد گینه، موفق شد به محل اقامت رشدی راه پیدا کند و قصد کشتن او را داشت اما پیش از آن که موفق شود، خود کشته شد. مقام‌های جمهوری اسلامی او را «شهید» نامیدند. پیکر او از لندن به جنوب لبنان منتقل شد و برایش مقبره ساختند و در بهشت زهرا نیز برایش یادبودی به پا کردند.

در سال ۱۹۹۱، هیتوسی ایگاشی، مترجم ژاپنی این رمان، به دست دانشجویی بنگلادشی کشته شد. اتوره کاپریولو، مترجم ایتالیایی، همان سال هدف حمله قرار گرفت و زخمی شد. یک سال بعد، ویلیام نیگارد، ناشر نروژی کتاب، طی یک حمله به شدت زخمی شد. در سال ۲۰۱۲، رشدی در پی تهدیدها از ترس جان خود مجبور شد در جشنواره ادبیات جایپور در هند، کشور زادگاهش، شرکت نکند.

و از همه فاجعه‌بارتر به آتش کشیدن هتلی در شهر سیواس ترکیه بود که عزیز نسین در آن اقامت داشت. هر چند او نجات یافت، ولی سی و سه نفر در آن حمله جان خود را از دست دادند. به نجیب محفوظ، نویسنده مصری، در قاهره حمله شد. سلاح جنایت این بار هم چاقو بود، خوشبختانه سوءقصد ناکام ماند. جنایت بر سر «آیه‌های شیطانی» سال‌ها به درازا کشید و به ترور اشخاص محدود نماند. آشوب‌ها شد و عده‌ای هم در آن جان خود را از دست دادند. عمل قبیح کتاب‌سوزی بار دیگر جان گرفت، که هم رقت‌انگیز بود و هم ترس‌آور. ولی فقط این‌ها نبود. مجادله دیگری هم در افکار عمومی و در بین اهل قلم بر سر تفسیر «توهین به مقدسات» جریان داشت که بعدها هم در جنجال کاریکاتورهای محمد و نشریه فکاهی شارلی ابدو بار دیگر داغ شد. این مجادله محدود به اروپا نبود و در جهان عرب با شدت بیشتری جریان داشت. صادق جلال‌العظم، نویسنده سوری چپ، در کتاب «سلمان رشدی و حقیقت در ادبیات» از این مجادله‌ها پرده برمی‌دارد و موضع محافظه‌کارانه بخشی از روشنفکران عرب را در برخورد با «آیه‌های شیطانی» مورد نقد قرار می‌دهد. او بی‌اما و اگر از این کتاب دفاع می‌کند و آن را به یک رمان تخیلی خلاصه نمی‌کند و به جنبه‌های تاریخی آن هم می‌پردازد.



کتاب «چاقو»

سلمان رشدی در کتاب «چاقو»، به بررسی ترور ناکام خود می‌پردازد و تصاویری شگفت‌انگیز از زندگی خود پس از حمله فردی متأثر از خمینی ارائه می‌دهد که به‌واقع الهام‌بخش است.

رشدی می‌گوید: «ماهیت داستانی را که این‌جا می‌گویم، این است که این روایتی است که در آن نفرت -چاقو هم‌چون استعاره‌ای از نفرت است- با عشق پاسخ داده می‌شود و سرانجام، این عشق است که بر نفرت غلبه می‌کند.»

«پس از ماه‌ها بستری بودن و تحمل درد، توانستم دوباره قلم به دست بگیرم و بنویسم. نوشتن برایم همواره یک ابزار نجات‌بخش بوده است، راهی برای بازگشت به زندگی عادی. هر کلمه‌ای که می‌نوشتم، مرا یک قدم به احیای خودم نزدیک‌تر می‌کرد.»

سلمان رشدی در جریان سخنرانی در نیویورک در ۲۱ مرداد ۱۴۰۱، از یک حمله با چاقو که به قصد کشت او صورت گرفت، جان سالم به در برد. یک چشمش را از دست داد، اما به‌طور خارق‌العاده‌ای زنده ماند: «حمله به من مانند یک صاعقه بود. ناگهانی، بی‌رحم و مرگبار. چاقو بارها و بارها به بدنم فرو رفت. در آن لحظات، تنها چیزی که به آن فکر می‌کردم، این بود که آیا می‌توانم زنده بمانم و بار دیگر نور خورشید را ببینم.»

در جایی گفته است «چشمم مانند یک تخم مرغ آب‌پز» روی صورتم آویزان شده بود.

ضارب با سرعت از پله‌های سن بالا آمد و در زمان کوتاه ۲۷ ثانیه، ۱۲ بار با چاقو، از جمله به گردن و شکم او ضربه زد. تصویر او از لحظه حمله و تلاشش برای بقا و زندگی، به‌غایت خیره‌کننده و قابل ستایش است: «چیزهایی بود که مردم واقعا می‌خواستند فوراً به آن‌ها رسیدگی کنند. چیزهایی هم بود که من می‌خواستم بگویم. به هر کسی که ممکن بود توجه کند، با صدایی که از ته چاه می‌آمد می‌گفتم: «کارت‌های اعتباری‌ام در آن جیب است.» «کلیدهای خانم در جیب دیگر است.» صدای مردی را شنیدم که می‌گفت «چه اهمیتی دارد.» سپس صدای دومی گفت «البته که اهمیت دارد، مگر نمی‌دانی این کیست.» احتمالا داشتم می‌مردم، پس واقعا چه اهمیتی داشت. انتظار نداشتم به کلید خانه یا کارت اعتباری احتیاج داشته باشم.

اما حالا، وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، صدای نحیفم را می‌شنوم که برای آن چیزها، چیزهای عادی و معمولی زندگی روزمره‌ام اصرار می‌کرد، فکر می‌کنم بخشی از وجودم -بخشی مبارز در اعماق درونم- هیچ برنامه‌ای برای مردن نداشت و کاملاً قصد داشت آن کلیدها و کارت‌های بانکی را در آینده، با ادامه حیات آن بدنی که بخش درونی من با تمام اراده‌اش بر زندگی آن پافشاری می‌کرد، دوباره استفاده کند. بخشی از وجودم زمزمه می‌کرد، زنده بمان. زنده بمان.»

او چند ماه پس از حادثه و در زمان انتشار کتاب چاقو گفته است که آن لحظه «به‌شکلی احمقانه» به وسایل شخصی‌ام فکر می‌کردم. نگران کتشلوار مارک «رالف لورن»‌ام بودم که خراب نشود و مبدا کلید خانه و کارت‌های اعتباری از جیبم بیفتند. در آن حال این فکر مضحک به نظر می‌رسد، اما همان لحظه، این بخشی از من بود که قصد نداشت بمیرد. بخشی از من بود که می‌گفت به کلیدهای خانه نیاز دارم، به آن کارت‌های اعتباری نیاز خواهم داشت.»

رشدی زنده ماند و همه‌چیز را پس گرفت. «کارت‌ها، کلیدها، ساعت، مقداری پول نقد، همه آن‌ها. هیچ‌چیز به سرقت نرفت. چکی را که در جیب داخل کت‌م بود، پس نگرفتم. خون‌آلود بود و پلیس آن را به‌عنوان مدرک نگه داشت. به همین دلیل، کفش‌هایم را هم نگه داشتند. مردم از من پرسیده‌اند چرا از اینکه هیچ کدام از وسایلم گم نشد تعجب می‌کنم. آخر چرا کسی بخواهد در چنین لحظه وحشتناکی چیزی بدزدد؟»

او روایت می‌کند که در روزهای تاریک پس از حمله، دوستانش مانند شعله‌های آرامش و الهام بودندند: «پیام‌های حمایت و محبت آن‌ها به من امید می‌داد و باعث می‌شد احساس کنم تنها نیستم. این محبت‌ها و حمایت‌ها نشان داد که حتی در تاریک‌ترین لحظات، نور انسانیت و دوستی می‌تواند بدرخشد.»

ترور، کاری که در بهمن ۱۳۶۷ خمینی به‌صورت عمومی دعوت به آن علیه رشدی و ناشر کتابش «آیات شیطانی» کرد، چیزی نیست که تنها یک فرد را هدف قرار دهد؛ نیش تخریب روح و روان جامعه است. اما رشدی پس از این که تجربه‌ای هولناک و رویارویی با مرگ را هم از سر گذرانده، می‌نویسد باور دارم که ما قوی‌تر از این هستیم. «ترور نمی‌تواند اراده ما برای زندگی، عشق و خلق را نابود کند.»

زندگی پس از حادثه، هرگز مانند قبل نخواهد بود. برای رشدی هم که یک چشمش را از دست داده همین است: «اما هر روزی که زنده هستم، فرصتی است برای بازسازی و رشد. این تجربه به من آموخت که هر لحظه از زندگی را قدر بدانم و به هیچ‌چیز بدیهی نگاه نکنم.»

در جایی از کتاب با طنزی ظریف، خودش را پس از سپری کردن ترومای حمله و از دست دادن چشم، با کید این اندام حیاتی مقایسه می‌کند: «اصلاً حالم خوب نبود. شکسته بودم، اما در حال بهبود بودم. کید اندامی شگفت‌انگیز است. بازسازی می‌شود. کبدم بازسازی شد و شروع کرد به درست کار کردن. توانستم از بیماری زردی نجات پیدا کنم.»

سلمان رشدی اکنون ساکن ایالات متحده است. سال‌ها پس از اقامت در بریتانیا -و لندن- شهری که دست بر قضا اینک «عطاالله مهاجرانی» که علیه او کتاب نوشته و از فتوای خمینی تمجید کرده، در آن زندگی می‌کند. مهاجرانی در کتاب «نقد توطئه آیات شیطانی» توجیه گر دعوت به کشتن رشدی است و در زمانی که رشدی در نیویورک هدف ضربات چاقو قرار گرفت، از لندن بابت آن به تلویح ابراز خشنودی کرد.

کتاب تقدیم شده است به زنان و مردانی که جان رشدی را نجات دادند. در راس آن‌ها زنی است سخت مهم و با نقشی برجسته در زندگی اخیر نویسنده، «ریچل الیزا گریفیتس»، شاعر و نویسنده آمریکایی که شاهد تخلیه چشم همسرش و دوختن پلک‌های او بعد از حمله بوده است: «من عاشق چشمان او هستم و او با دو تا از آن‌ها خانه را ترک کرد و سپس دنیای ما تغییر کرد... اکنون من تنها چشم او را بیش‌تر دوست دارم که چگونه جهان را نظاره می‌کند.»

در جایی از کتاب چاقو، رشدی ملاقات با «آدونیس»، شاعر فرانسه‌زبان سوری را روایت می‌کند که شروع آشنایی او با همسر آینده‌اش است: «من برای سلام کردن نزد آدونیس رفتم (به زبان فرانسه، چون او انگلیسی بلد نیست) و با لبخند خیره‌کننده زنی که کنار او ایستاده بود و با من دست داد و خودش را «الیزا» معرفی کرد، پاداش گرفتم. خواننده عزیز، نادیده گرفتن آن لبخند سخت بود» و سپس در جایی دیگر می‌گوید: «هنگام طلوع خورشید الیزا به خانه‌اش در بروکلین رفت. بعد از رفتن او، برای خودم یادداشتی نوشتم "فکر می‌کنم عاشق الیزا شده‌ام. امیدوارم واقعا این‌طور باشد".»

نقش اساسی در بهبودی رشدی و بازگشتش به زندگی که خلق کتاب چاقو نشانه عمومی آن است، پس از شخصیت امیدوار و محکم او، مدیون همسرش است. موضوعی که در جای‌جای کتاب لحظات استثنایی آن را با خواننده شریک می‌شود: «همسر من همیشه در کنارم بوده است. او برای من مانند یک ستون محکم در زندگی بود. در روزهای سخت پس از حمله، حمایت و حضور او به من قدرت داد تا بتوانم با این واقعه دردناک کنار بیایم. او نه‌تنها همسر، بلکه بهترین دوستم بود، کسی که همیشه می‌توانستم به او اعتماد کنم و روی او حساب کنم.»

او هم‌چنین به نقش همسرش در بهبودی روحی خود نیز اشاره می‌کند: «باوجود تمام درد و ترس‌هایی که پس از حمله تجربه کردم، همسر من به من کمک کرد تا امید و اعتماد به زندگی را دوباره پیدا کنم. او همیشه می‌گفت که زندگی ما از این اتفاق بزرگ‌تر است و نباید اجازه دهیم که این حادثه ما را تعریف کند. این سخنان او به من انگیزه و نیرو داد تا بتوانم به جلو حرکت کنم و زندگی‌ام را دوباره بسازم.»

رشدی به نقش همسرش در تقویت عشق و رابطه‌شان اشاره می‌کند. او بیان می‌کند که در دوران سخت پس از حمله، همسرش با محبت و توجه بی‌نهایت خود، به او نشان داده که عشق واقعی چیست و چگونه می‌تواند به یک انسان زخم‌خورده آسیب‌پذیر که با مرگ و نیستی دست‌وپنجه نرم می‌کند، کمک کند تا از پس بزرگ‌ترین چالش‌ها برآید.

کتاب چاقوی سلمان رشدی، یک تحلیل جامع و دقیق از یک سوءقصد و ترور ناکام است. او به بررسی اثرات چندگانه این حادثه بر جامعه، سیاست، و روان افراد و در راس آن خود نویسنده می‌پردازد. نوعی بسط جمله شگفت‌انگیز «ساموئل بکت» که رشدی آن را پس از فتوای خمینی زیسته است: «ما دیگر همانند قبل از فاجعه دیروز نیستیم»؛ اما این همه ماجرا نیست.

ادبیات برای رشدی یک پناهگاه است و ترس آورده خمینی برای او، یک اسلحه قدرتمند محسوب می‌شود که روی دیگر آن مرگ است: «اما من انتخاب کرده‌ام که در برابر آن ایستادگی کنم. نمی‌گذارم ترس زندگی‌ام را کنترل کند. می‌خواهم با شجاعت و ایمان به آینده روبه‌رو شوم.»

با همین قدرت، ۱۳ ماه پس از سوءقصدی که بینایی او را برای همیشه تحت‌تاثیر قرار داد، به محلی برگشت که ضارب دوستدار خمینی، در آن‌جا به او حمله کرده بود: «تصمیم گرفته بودم که باید این کار را برای خودم انجام دهم؛ بازگشت به صحنه جرم و احساس کردن این‌که در جایی ایستاده‌ام که افتاده بودم و در آستانه مرگ بودم. اما دوباره سرپا و سالم و قوی هستم - یا دست‌کم نسبتاً سالم هستم و دیگر ضعیف نیستم؛ جایی که مرگ به سمت من نشانه رفته بود ولی تیرش با اندک فاصله خطا رفت. امیدوار بودم این دیدار مثل یک آیین پیروزی عمل کند، و به من کمک کند.

این بازگشت نماد ایستادگی و پیروزی بود. برای اولین بار پس از حمله، احساس کردم که شاید بتوانم به زندگی عادی بازگردم. ایستادن در آن‌جا، دقیقاً در همان نقطه‌ای که چاقو به من اصابت کرد، احساس عجیبی داشت. احساس قدرت و ضعف به‌طور هم‌زمان. این‌جا جایی بود که مرگ به من نزدیک شده بود و اکنون من این‌جا بودم، زنده و با نیرویی جدید.»

دفاع از سلمان رشدی

با وجود این همه تهدیدها و ترورها، صدای غالب اما دفاع از سلمان رشدی و آزادی بیان و عقیده بود. روشنفکران و نویسندگان از سراسر جهان به دفاع از رشدی برخاستند. کمیته بین‌المللی دفاع از سلمان رشدی و ناشرانش تشکیل شد که در آن نویسندگان سرشناسی چون گونتر گراس و هارولد پینتر حضور داشتند. نکته جالب در بیانیه این کمیته در آن است که دفاع از آزادی بیان را فارغ از «چه با محتوای رمان رشدی موافق باشند یا نه» قرار می‌دهد.

در فضای اختناق حاکم در ایران نویسندگان وادار به سکوت شدند. تنها صدای نفرت‌پراکنی امثال مهاجرانی (در پست وزارت) و مدافعان فتواها بلند بود. ولی ایرانیان تبعیدی و کانون نویسندگان ایران و انجمن قلم ایران در تبعید، هرگز از سلمان رشدی غافل نماندند و به هر طریق همبستگی و هم‌سرنوشتی خود را با فرمان‌های مرگ نشان دادند.

کتاب «آیه‌های شیطانی» با ترجمه روشنگ داریوش، منتشر شد و هنوز هم به روش زیرزمینی در ایران دست‌به‌دست می‌شود. در واقع سنت تروریستی که خمینی به جا گذاشت، از یک طرف صدور تروریسم به ورای مرزهای کشور و از طرف دیگر هموار کردن راه بر فتواهای حکومتی ترور مخالفان و روشنفکران داخل ایران بود. قتل‌های پاییز ۱۳۷۷ که پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده به حکم ارتداد کشته شدند، فراموش شدنی نیستند.

روح‌الله خمینی هرگز کتاب سلمان رشدی را نخوانده بود

رابین رایت، تحلیل‌گر سیاسی شناخته‌شده آمریکایی، در یادداشتی با بررسی تاریخچه صدور فتوای فتل سلمان رشدی، آن را اقدامی زیرکانه از سوی روح‌الله خمینی، رهبر نخست جمهوری اسلامی، می‌داند که در یک هم‌زمانی تصادفی، به‌نوعی برای انحراف افکار از چالش‌های وجودی وقت جمهوری اسلامی به‌میان آمد.

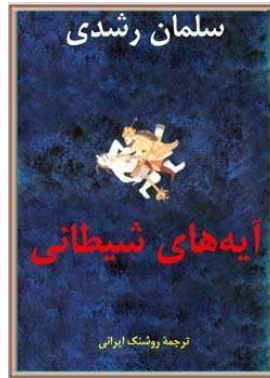
رایت در یادداشتی که روز یک‌شنبه، ۲۳ مردادماه ۱۴۰۱، در «هفته‌نامه نیویورکر» منتشر شد، به این اشاره کرده است که احمد خمینی، پسر رهبر پیشین جمهوری اسلامی، در اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی در تهران به او گفته روح‌الله خمینی هرگز کتاب سلمان رشدی، «آیات شیطانی»، را نخوانده بود.

فتوای رهبر جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۸۹ (بهمن‌ماه ۱۳۶۷ خورشیدی) برای قتل نویسنده بریتانیایی-آمریکایی، به نوشته رایت، «اقدامی سیاسی برای بهره‌برداری از خشم شدید در پاکستان، هند و فرائر از آن» از یک صحنه رویای تخیلی مربوط به محمد، پیامبر مسلمانان، در کتاب آیات شیطانی بود؛ زیرا آن بخش از کتاب که ضعف‌های انسانی را به تصویر می‌کشد و اعتبار پیامبر را به‌عنوان فرستاده خدا تضعیف می‌کند، برای برخی مسلمانان کفرآمیز محسوب می‌شود.

تحلیل‌گر آمریکایی، صدور این فتوا را از زیرکی خمینی می‌داند و به این اشاره می‌کند که «در آن زمان، جمهوری اسلامی جوان در حال بیرون‌آمدن از چالش‌های وجودی بود: جنگ هشت‌ساله با عراق که دست‌کم یک‌میلیون نفر کشته برجای گذاشت؛ نارضایتی گسترده داخلی؛ تعمیق شکاف‌های سیاسی در میان روحانیون؛ یک اقتصاد ضعیف که سوخت و اقلام خوراکی اساسی را جیره‌بندی کرده بود؛ و یک دهه انزوای دیپلماتیک.»

خمینی رشدی و هم‌چنین ناشران کتاب او به هر زبانی را به مرگ محکوم کرد. او از «همه مسلمانان دلاور در هرکجا که باشند» خواست به‌پاخیزند و بدون معطلی همه آن‌ها را بکشند، «تا از این پس هیچ‌کس جرات توهین به مقدسات مسلمانان را نداشته باشد». به گفته او، «هرکه در این راه کشته شود، شهید محسوب می‌شود و فوراً به بهشت عروج می‌کند.»

آن زمان تهران جایزه‌ای هم برای این کار تعیین کرد که رقم آن درنهایت به بیش از سه‌میلیون دلار رسید. به اعتقاد رایت، خمینی اغلب روی موضوع‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کرد که توجه عمومی را از شکاف‌ها و شکست‌های انقلاب منحرف می‌کردند



نتیجه گیری

سلمان رشدی، نویسنده ۷۵ ساله هندی-بریتانیایی، روز جمعه در میان دوستداران کتاب و ادبیات برای گفت‌وگو در مورد هنر حاضر شده بود. او آمده بود تا در جشنواره چاتاگوی ایالت نیویورک راجع به رمان جدیدش، «شهر پیروزی»، که قرار است چند ماه دیگر منتشر شود، صحبت کند؛ اما نویسنده هدف حمله شدیدی قرار گرفت.

فتوای خمینی در سال ۱۹۸۹ صادر شد؛ او در این فتوا می‌گوید: «مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و چاپ و منتشر شد، هم‌چنین ناشران مطلع از محتوای آن محکوم به اعدام‌اند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آن‌ها را اعدام کنند تا دیگر کسی جرات نکند به مقدسات مسلمین توهین کند و هر کس در این راه کشته شود، شهید است؛ انشاءالله»

رشدی مجبور شد سال‌ها زندگی زیرزمینی داشته باشد. جهان روشنفکری چه در غرب و چه در شرق نیز روزهایی بسیار حساسی را از سر گذراند. از کریستوفر هیچنز تا ادوارد سعید بسیاری به دفاع جانانه از رشدی و حق آزادی بیان او پرداختند؛ اما بسیاری هم پشت پرچم «مخالفت با توهین به دین» پنهان شدند و رشدی را تنها گذاشتند و انتشار کتابش را محدود کردند. این نبردی سرآزادی و آزاداندیشی بود.

سی و سه سال و نیم بعد از صدور حکم قتل سلمان رشدی، وقتی که حتی خود او هم آن را امری فراموش‌شده می‌پنداشت، آن فرمان مرگ، چاقویی شد در دست یک جوان متعصب اسلامگرا. او برای کشتن آمده بود. نجات سلمان رشدی را پیش از رسیدن به بیمارستان باید مدیون انسان‌های جسوری دانست که از داخل جمعیت بی‌درنگ خود را به صحنه رساندند. بعدها سلمان رشدی کتاب به نام «چاقو» نوشت و آن را به آن‌ها تقدیم کرد.

جنایت روی صحنه سالن یک موسسه فرهنگی در شهر کوچکی در آمریکا؛ حادثه بود که سلمان رشدی آن را «تروریسم فرهنگی» نامیده است. چه میزان کینه و خشونت در آن جوان جمع شده بود تا در ۲۷ ثانیه شخصی بی‌دفاع، نویسنده‌ای را به‌خاطر کتابی که تنها دو صفحه از آن را خوانده، تا آستانه مرگ بکشانند؟ در جست‌وجوی پاسخی به این پرسش، خود سلمان رشدی یک دیالوگ خیالی با «مهاجم، قاتل احتمالی» خود ترتیب می‌دهد. در این گفت‌وگو، که از درخشان‌ترین بخش‌های کتاب است، با دنیای رقت‌انگیز جوانی آشنا می‌شویم که در توضیح انگیزه عمل خود، جز این که رشدی را آدمی «دورو» می‌بیند، فراتر نمی‌رود.

انگار فتوا علیه رشدی، مانیفست مقدس جمهوری اسلامی است که می‌خواهد میل خود به ترور و دشمنی‌اش با ادب و هنر را همه‌جا نشان بدهد؛ البته برای مردم ایران که هنرمندان و کنشگران ترور شده توسط این حکومت در خارج کشور، از فریدون فرخزاد گرفته تا قاسملو، از صدیق کمانگر تا غلام کشاورز را به یاد دارند، این موضوع جای تعجبی ندارد.

با این حال در تمام این سال‌ها، سلمان رشدی، ساکت نشد و او حداقل هشت رمان دیگر به اضافه کتابی از خاطرات زمان زندگی زیرزمینی و چند کتاب دیگر نوشت و پای ثابت جشنواره‌های ادبی و تدریس در دانشگاه‌ها بود. حتی چند ماه پس از حمله به مجله «شارلی ابدو» در پاریس، رشدی را در جشنواره‌ای در برلین حاضر و در کنار سایر مخاطبان، دفاع جانانه‌ای از آزادی بیان کرد.

جوان، که رشدی در کتاب خود با حرف «الف» او را مشخص می‌کند، در خانواده‌ای آمریکایی- لبنانی در آمریکا بزرگ شده است. می‌توانست مثل بقیه نزدیکان و دوستانش از یک زندگی معمولی برخوردار باشد، اگر برای دیدار پدر به لبنان نرفته و در آن‌جا با سازمان‌های اسلامی آشنا نشده بود احتمالاً پس از آن سفر، به زندگی عادی خود ادامه می‌داد. همین امام است که می‌گوید: «کسانی که علیه خدا هستند، حق زندگی ندارند».

جمهوری اسلامی ایران در جهان، به دشمن درجه یک آزادی بیان و اندیشه و کودک کش معروف است!

جمعه شانزدهم مرداد ۱۴۰۵-هفتم آگوست ۲۰۲۶